

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

کلام مرحوم محقق اصفهانی را ملاحظه فرمودید؛ تا اینجا نتیجه‌ای که باید بگیریم این است که مرحوم آخوند فرمودند: اگر آیات شریفه بخواهد رادع از سیره باشد، دور لازم می‌آید؛ و بیان مرحوم اصفهانی که یکی تام الاقتضاء و دیگری غیر تام الاقتضاء است، به نظر می‌رسد که این بیان، بیان تامی است و اشکالی که خود مرحوم اصفهانی وارد کردند، - مبنی بر آن که: این مطلب در جایی است که عدم تمامیت اقتضا مستند به دلیل تام الاقتضاء نباشد - اشکال واردی نیست. اگر دو دلیل داشتیم که یک دلیل من حیث الاقتضاء تام باشد و دیگری غیر تام، دلیل غیر تام الاقتضاء نمی‌تواند با دلیل تام الاقتضاء مزاحمت کند. فرقی نمی‌کند که عدم تمامیت اقتضاء مربوط به دلیل سومی باشد یا مربوط به همان دلیل تام الاقتضاء باشد. به عبارت دیگر، مناقشه‌ای که بر کلام مرحوم اصفهانی داریم این است که واقعاً اگر دقت کنیم، فرقی نمی‌کند که عدم تمامیت دلیل غیر تام الاقتضاء مستند به چه باشد؛ به هر چیزی که مستند باشد، باز غیر تام الاقتضاء است؛ و آنچه که ایشان در اشکال بیان فرمودند، فقط به عنوان ادعاست و استدلال و دلیلی بر آن اقامه نکردند. نتیجه می‌گیریم اقتضای دلیل عام آیات تام است؛ یا به تعبیری که از کلمات مرحوم امام استفاده می‌شود، رادعیت آیات بالفعل است؛ اما سیره، هنوز برای ما اقتضایش تام نیست. لذا، نمی‌تواند با رادعیت آیات مزاحمت کند.

بررسی ملاک حجیت سیره عقلائیه

اما بالاخره آیا می‌توانیم سیره را دلیل برای حجیت خبر واحد ثقه قرار دهیم یا خیر؟ اگر گفتیم آیات رادعیت دارد و اقتضای آیات تام است، معنایش این است که دیگر سیره نمی‌تواند دلالت داشته باشد. بعضی از بزرگان اصولیین مثل مرحوم امام (رض) به همین نتیجه اشاره کرده‌اند؛ هرچند بیانی برای ورود ذکر کرده‌اند، اما این مقدار را پذیرفته‌اند و از کلماتشان استفاده می‌شود که آیات رادعیت دارد. برخی دیگر هم این نظریه را قایل شده‌اند. این جا باید اشاره‌ای به ملاک حجیت سیره داشته باشیم؛ در این که سیره به چه ملاکی حجیت دارد، دو مبنا وجود دارد. **مبنای اول** که از آن به امضاء تعبیر می‌کنند، و در کلمات بزرگان مثل محقق حائری صاحب کتاب درر الفوائد آمده، این است که سیره عقلا در صورتی برای ما حجیت دارد که شارع آن را امضا فرموده باشد. قطع پیدا کنیم که شارع این سیره عقلائیه را امضا کرده است. روی این بیان، سکوت شارع در مقابل سیره و مجرد این که شارع از آن ردعی نکرده باشد، فایده‌ای ندارد. بلکه ما باید علم پیدا کنیم به اینکه شارع این سیره عقلائیه را پذیرفته است. در نتیجه، هر جا که علم به رضایت شارع و امضای شارع نداشته باشیم، کافی است تا بگوییم سیره حجیت ندارد. اما **مبنای دوم** که از کلمات مرحوم آخوند در کفایه استفاده می‌شود و مرحوم محقق اصفهانی نیز طرفدار محکم این مبنا هست، این است که در حجیت سیره عقلائیه، عدم ثبوت ردع کافی است. می‌گویند شارع مقدس نه تنها یکی از عقلاست، بلکه رئیس

العقلاست. می‌خواهند بگویند اگر عقلای عالم به ملاک عقلشان مطلبی را ادراک کردند، شارع هم باید با این عقلا متحد المسلك باشد. اگر گفتیم عقلا بماهم عقلا مطلبی را درک کردند، شارع که رئیس العقلاست، باید با این عقلا متحد المسلك باشد. بله، جایی که شارع بالفعل ببايد با یک روش عقلا مخالفت کند، ردع فعلی داشته باشد، می‌فهمیم که در چنین موردی از ملاک طبیعی خودش که اتحاد مسلك با عقلاست، عدول کرده است؛ می‌فهمیم شارع در چنین موردی روش و رأی جدیدی دارد که با رأی عقلا سازگاری ندارد. اما اگر شارع ردعی نکرد، قاعده و قانون اولی، اتحاد مسلك شارع با عقلاست؛ چون شارع رئیس العقلاست.

فرق بین مبنای دوم با مبنای اول در این است که طبق مبنای اول که برای حجیت سیره امضای شارع لازم است، می‌گوییم بین حجیت یک شیء نزد عقلا با حجیت یک شیء نزد شارع ملازمه نیست؛ اینطور نیست که بگوییم چیزی را که عقلا معتبر دانستند، شارع هم باید معتبر بداند. نه، شارع باید آن را امضا کند و بعد الامضاء معتبر خواهد شد؛ و اگر امضا نشود، اعتبار شرعی ندارد؛ اما طبق مبنای دوم، وقتی می‌گوییم شارع رئیس العقلا و متحد المسلك با عقلاست، بین حجیت یک شیء نزد عقلا و حجیت همان شیء نزد شارع ملازمه است؛ چون شارع نیز یکی از این عقلاست. بله، در مواردی نیز می‌تواند مخالفت کند و آن جایی است که ردع فعلی اقامه کند. اگر یادتان باشد، در بحث قانون ملازمه مفصل بحث کردیم؛ کسانی که ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع را قائل هستند، احکام عقلیه در سلسله علل را قائل هستند؛ اما احکام عقلیه در سلسله معلول را نه. معرفت باری یکی از احکام عقلیه در سلسله معلول است. احکام عقلیه‌ای که در سلسله علل حکم قرار می‌گیرد، در ملاکات حکم قرار می‌گیرد، می‌گویند بین آن و حکم شرع ملازمه است. حرف دیگر این است که آیا بین عقل و عقلا فرق است؛ که اگر یادتان باشد، مرحوم اصفهانی از کسانی است که بین عقل و عقلا فرق نمی‌گذارد؛ اما مشهور فرق می‌گذارند. اگر گفتیم فرق است، می‌خواهیم بگوییم بین حجیت یک امر ثابت نزد عقلا با حجیت همان نزد شارع، اگر قائل به امضا شدیم، ملازمه نیست.

اگر قائل شدیم که امضا لازم ندارد، چون عقلا بماهم عقلا، اگر سیره‌ای داشتند شارع هم یکی از اینهاست، همین سیره را دارد. بعداً بحث می‌کنیم که آیا عقل دلیل حجیت خبر واحد هست یا نیست؛ حالا اگر کسی گفت عقل دلیل برای حجیت خبر واحد نیست، یا بلکه عقل می‌گوید اصلاً دلیل ظنی به درد نمی‌خورد، باید دلیل علمی باشد، اگر دست از حجیت عقل در بحث خبر واحد برداشت، باید از حجیت سیره عقلانیه نیز دست بردارد؛ در مبنای اول وقتی علم به امضا پیدا نمی‌کند، باید توقف کند؛ نمی‌تواند بگوید این سیره حجیت دارد؛ اما در مبنای دوم می‌گوییم همین اندازه به حسب ظاهر که ردع فعلی نیست، کافی است. عرض ما این است که عدم ردع اعم است از اینکه علم به امضا پیدا کنیم یا علم پیدا نکنیم. این را قبول داریم که غالباً عدم ردع یکی از طرق امضا است؛ اما این عنوان غالبی است و دائمی نیست؛ یعنی ممکن است در موردی بگوییم که ردعی به حسب ظاهر نیست، اما شارع واقعاً ردع کرده باشد و به ما نرسیده باشد. مبنای دوم می‌گوید اگر شما شک در امضا داشتید، مضر نیست؛ به خلاف مبنای اول که می‌گوید شک در امضا مضر است، و باید علم پیدا شود. به عبارت دیگر، آیا شما می‌گویید این دو عبارت یکی است؟

علم به عدم ردع یا علم به امضاء و عدم العلم بالردع؛ اصلاً عدم العلم بالردع یعنی عدم العلم به امضا؛ چون وقتی انسان علم به ردع نداشته، علم به امضا هم ندارد. بله، غالباً اگر مجتهدی قرآن را، سنت را، تماماً بررسی کند و ببیند ردعی وجود ندارد، این عدم ثبوت الردع الفعلي طریق الی العلم بالامضاء است؛ اما گاه برای انسان علم به امضا حاصل نمی‌شود. عقلا بما هم عقلا وقتی می‌آیند حکم می‌کنند، معنایش این نیست که حتماً به ملاک العقل حکم کنند. مثلاً الآن عقلا می‌گویند ربا مصلحت اجتماعی ماست؛ بما هم عقلا ربا را می‌پذیرند؛ اما به عقل که مراجعه می‌کنند، عقل می‌گوید ربا ظلم است و درست نیست. مطلبی را که دارم عرض می‌کنم، اصلش در کتاب نهاية الدراية مرحوم اصفهانی هم آمده است. مرحوم اصفهانی در آنجا به این دو مبنا تصریح می‌کند. مبنای اول این که در سیره عقلانیه نیاز به امضای شارع داریم؛ پس، اگر علم به امضا پیدا نکنیم، هرچند به حسب ظاهر هم ردعی نباشد، فایده ندارد؛ اما مبنای دوم این است که علم به امضا نمی‌خواهیم اگر به حسب ظاهر ردعی نبود، کافی است. و مرحوم اصفهانی مبنای دوم را اختیار می‌کند. حال، اولاً تحقیق در مطلب را همین‌جا ذکر کنیم؛ خودتان روی این

مسئله فکر کنید؛ می‌خواهید الآن نتیجه را عرض نکنیم؟

ببینید این مسائل، مسائل بسیار مهمی است؛ اگر انسان مبنایی را اینجا اتخاذ کرد، نمی‌شود در بحث دیگر از آن دست بردارد و در جای دیگری باز آن را اختیار کند. اگر یک سیره‌ی عقلا بود، آیا به صرف همین که شارع رئیس العقلاست، بگوییم شارع نیز متحد المسلك با عقلاست؟ شارع هم به حسب طبع اولی مخالفت با عقلا ندارد؟ به عبارت دیگر، طبق مبنای مرحوم اصفهانی اصل اولی اتحاد شارع و عقلاست؛ اگر در جایی شارع بخواهد مخالفت کند، دلیل لازم داریم؛ باید یک دلیلی بیاید بیان کند که شارع در اینجا با عقلا مخالفت کرده است. اما طبق مبنای اول اصل اولی عدم اتحاد شارع با عقلاست. اگر شارع بخواهد موافقت کند، دلیل لازم داریم. ببینید فرق بین مبنای اول و دوم چقدر زیاد است؟ در مبنای اول برای موافقت شارع با سیره عقلائیة دلیل می‌خواهیم، اما در مبنای دوم، برای مخالفت شارع دلیل می‌خواهیم. حالا روی این مطلب فکر کنید، تا فردا ان شاء الله عرض کنیم. وصلی الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين.